اصفهان (عروس بسیار بلا دیده و زجر کشیده صد داماد) دیباچه (موجبات نگارش این گفتار)

جمال زاده، سید محمد علی

شب سه‏شنبه ششم مرداد 1349(که مطابق با 28 ژویه 1970 میلادی)بود در ساعت نه و بیست دقیقه از ظهر گذشته در تلویزیون فرانسه ناگاه مناظری از شهر اصفهان نظرم را جلب کرد.

جا دارد بگویم حالی بحالی شدم.با ولع هرچه تمامتر بتماشا پرداختم. معلوم شد رقاصه بسیار معروف فرانسوی کلرموت‏1که زیبائی و هنر را در یکجا جمع آورده و الحق جهانی از حسن و لطف بود از مسافرتهای خود صحبت میدارد و رقصهائی را که زیبائیهای جهان و از آن جمله اصفهان و یونان و اسپانیا و جاهای دیگر دینا الهام‏دهنده و در حقیقت خالق آن بوده است جابجا در ضمن‏ صحبت خود در پردهء تلویزیون نشان میداد.پس جا دارد بگویم که عیش و لذتم‏ کامل بود.

ناگهان بیاد شرحی که در همین ایام در کتاب«رستم التواریخ»که‏ بتازگی از ایران برایم رسیده است افتادم.شرح مفصلی است دربارهء شهر عزیز و زادگاه خودم اصفهان.چشمها را بستم و در عالمی که جز تشئه‏نامی بر آن‏ نمیتوان نهاد باز یک بار دیگر اصفهان را در مقابل چشم جان مجسم دیدم.کسانی‏ که«سروته یک کرباس»را خوانده‏اند شاید در خاطر داشته باشند که در جلد دوم‏ در فصلی که«شب‏زنده‏داری»عنوان دارد و با این بیت از«دیوان شمس»شروع‏ میشود:

ای چنگ پرده‏های سپاهانم آرزوست‏ وی نای،نالهء خوش و سوزانم آرزوست رؤیای شگرف آخوند ملا عبد الهادی‏1قهرمان«سروته یک کرباس»را شرح داده‏ام که در آن شب تاریخی در بالای کوه صفه پس از صرف خربزه گرگاب‏ از جان شیرین‏تر گوئی در عالم خلسه غوطه‏ور است و چون بخود آمد بشرح و وصف‏ آنچه در آن جهان رؤیاوش دیده بود و سرتاسر با شهر اصفهان سروکار داشت پرداخت‏ (1)-مؤلف«سروته یک کرباس»با خلق آخوند ملا عبد الهادی میخواسته‏ است یک نفر آدمی را بهموطنانش نشان بدهد که از هرجهت میتواند برای آنها سرمشق باشد و همچنانکه اسمش هادی است براستی راهنمای آنها باشد.ملا عبد الهادی‏ در حجره‏ای از حجره‏های مدرسهء چهار باغ زندگی میکند که از زیباترین‏ سرمنزلهای زیبائی و عافیت است و با آنکه در نهایت سادگی بشیوهء یک آخوند طلبه ایام را میگذراند در واقع شکوه و سطوت سلطانی دارد و مزایای آدمیت را در خود جمع آورده حتی بمقام پهلوانی شهر رسیده است و در معنویات هم بحق‏ میگوید:

«از گمان و از یقین بالاترم‏ از ملامت برنمیگردد سرم»

عجبا که پس از انتشار این کتاب هنگامیکه مسافرتی بشهر اصفهان کرده‏ بودم بمن گفتند این شخص هنوز زنده است و در همان مردسهء چهار باغ زندگی‏ میکند.

میدانستم اساسی ندارد چون این شخص را ذره‏ذره از سر تا بپا خودم ساخته‏ بودم ولی باز گفتم آرزوی دیدار او را دارم.بنا شد مرا با او آشنائی بدهند ولی‏ چنانکه خودتان حدس میزنید مقدور نگردید و او را ندیده باروپا برگشتم. پس از آن جوان اصفهانی با ذوقی«گویا آقای شریعتی»که با من باب مکاتبه را مفتوح ساخته بود بمن نوشت که ای فلانی،بالاخره آخوند ملا عبد الهادی را پیدا کردیم ولی در اصفهان نبود و در قمشه(شهرضا)سراغش را گرفته بودیم و همانجا پیدا شد.

افسوس که بال و پر نداشتم که طی الارض کرده خود را به قمشه برسانم و پای‏ آخوند ملا عبد الهادی را ببوسم و بگویم ای کاش در راه وارستگی و مردانگی و آدمیت بقوزک پای تو میرسیدم.

و سخن خود را بدین‏سان آغاز نمود:

«عجیب عالم غریبی است.گویا خوابم برده بود.در همین چند دقیقه‏ چه سیرها که نکردم.دورهء تاریخ دو سه هزار سالهء این شهر که مکرر پایتخت این‏ ملک بوده و امروز هم هنوز با همه خرابی و ویرانی بصد هزار درست میارزد و حکم‏ یکی از بهترین عتیقه‏خانه‏های دنیا را دارد چون برق از مقابل نظرم گذشت.اقوام‏ بیشماری را دیدم که رنگ برنگ با زبانهای مختلف و رسوم و عادات و کیش و آئین‏های گوناگون از دروازه‏ای وارد میشدند و از دروازهء دیگر بیرون‏ میرفتند و چه‏بسا که پس از رفتن جانداری را زنده نمی‏گذاشتند و هرساخته‏ای‏ را با خاک یکسان میکردند.عرب و عجم و ترک و تازی و ترکمن و مغول و افغان‏ و خودی و بیگانه آمدند و جولانی دادند و چون خواب و یال ناپدید شدند... این شهر بطوری میدان حوادث و وقایع مهم تاریخی از مبارک و شوم و زشت و زیبا گردیده بود و چنان در هرگوشه و کنار آن آتش کشمکش و تاخت‏وتاز و خونریزی‏ و قتل و غارت و دشمنیهای داخلی و خارجی زبانه میکشید که تاب و توان تماشای آنرا نداشتم و اگر عمر خضر داشته باشم از عهدهء شرح و تفصیل جزئیات آن برنخواهم آمد.»

بیانات آخوند دور و دراز و رد حقیقت تاریخچه اصفهان است و تکرار آن در اینجا لزومی ندارد.همینقدر است که در ضمن مطالعهء کتاب«رستم التواریخ»باز سرنوشت شهر اصفهان در مقابل نظرم مجسم گردید و چون مصادف گردید با ملاقاتی که با آقای وحیدنیا مدیر محترم مجلهء وحید(که هرچندی یکبار چون دولت بیدار غریب‏نوازی‏ فرموده بسراغم میآیند)دست داد بایشان وعده دادم که شرحی نوشته برای درج در«وحید» تقدیم دارم و اینک بوعدهء خود وفا مینمایم.

این گفتار در چهار قسمت خواهد آمد بقرار ذیل:

قسمت اول-در بیان«رستم التواریخ»و مؤلف آن«رستم الحکما»

قسمت دوم-در بیان مقدمات بلاهائی که بر شهر اصفهان آمد:

شاه سلطانحسین صفوی(سلطنت و خلع و قتل او)

قسمت سوم-نکاتی چند که در«رستم التواریخ»بدست آمد.

قسمت چهارم-اصفهان،عروس بلادیده و زجرکشیده صد داماد.

ژنو-سید محمد علی جمال زاده